

اشاره

آنچه باعث شد درباره شعر سپهری کتابی بنویسم، در درجه اول کتاب حجم سبز بود. این کتاب را در روزگاری که هر یکی دو هفته یک بار از روستایی در ملایر - که در آن معلم بودم - به تهران می آمدم تا در بعضی کلاس های دانشگاه تهران - که استادان آن حاضر، غایب می کردند - شرکت کنم، خریدم: شامگاهی که باران نم نمکی می آمد از یکی از دکه های روزنامه فروشی جلوی دانشگاه تهران. خریدن این کتاب نه به خاطر اسم سهراب سپهری بود - که آن وقت چندان شهرتی نداشت - و نه به خاطر آشناییم با شعر او بود. جلد خاکستری کتاب و عنوان کتاب که بارنگ سبز براق در گوشه پایین سمت چپ کتاب با حروف درشت نوشته شده بود، بیابان برهوتی را می مانست که در گوشه ای از آن واحه ای سبز تو را به امید و استراحت می خواند. در گرفتاری های آن روز همین جلد کتاب بود که وسوسه ام کرد، کتاب را بردارم و در سر و صدای چراغ طوری بازش کنم. نخستین شعر بر صفحه ای سفید و تقریباً کمی متخلخل، با دو سطر زیر از پایین صفحه شروع شده بود:

شب سرشاری بود

رود از پای صنوبرها، تا فراترها می رفت

من آن روزها در نتیجه خواندن شعرهای نیما، شاملو، اخوان، م - سرشک و چند نفر دیگر انتظار داشتم با سطرهایی مبهم برخورد کنم که چهره خشن و فهم غیرقطعی آن تأملی از سر دلخوری طلب می کرد. جای دیگری از کتاب را باز کردم: صدای آب می آید مگر در نهر تنهایی چه می شویند؟ لباس لحظه ها پاک است.

همین کافی بود که کتاب را بخرم. احساس آرامشی توأم با شگفتی می کردم. این شعرها مثل هیچ کدام از شعرهای آن روزها نبود. تا به مسافرخانه کوچۀ عرب ها برسم، یک بار همه شعرها را از نظر گذرانده بودم. گمان می کردم تنهایی و معلمی در دهات و گرفتاری های عدیده آن روزها در خوش آمدن از شعرهای آن کتاب بی تأثیر نبود. بعدها هشت کتاب را — که مجموعه شعرهای سپهری بود — به خاطر تأثیر حجم سبز بود که خریدم و بارها خواندم. در روزگار کرونا دخترم آن لاین در دانشگاه پیام نور کارشناسی ارشد ادبیات خواند. رساله اش را با مشورت من، شخصیت بخشی در شعر سهراب سپهری به راهنمایی دکتر پدرام میرزایی و مشاورت دکتر فاطمه کوپا گرفت. وقتی دفاع از رساله به پایان رسید به صرافت افتادم درباره شعر سپهری کتابی بنویسم. درباره شعر او آن قدر نوشته بودند که به نظر نمی رسید چیز تازه ای برای نوشتن مانده باشد، اما به هر حال شروع کردم که از دریچه ای دیگر هم شاید شعر او را ببینم. حاصلش این شد که امیدوارم حداقل طور دیگری گفته شده باشد.

تقی پورنامداریان، مرداد ۱۴۰۲